

درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۷۶	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۲/۱۶
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	قطع‌های غیر معتبر - قطع قطاع			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت‌کش			

بحث ما درباره احکام قطع قطاع بود و مقدمات مسأله را بیان کردیم. نتیجه بحث گذشته این است که ما می‌توانیم احکام قطع قطاع را در چهار حکم اصلی خلاصه کنیم:

۱. قطاع در حال قطع، از آن نظر که قطع به حکم الزامی دارد، قابل نهی از عمل به این قطع به طور کلی؛ یعنی نهی به او بشود که تو به قطع کلا نباید عمل کنی؛ در گذشته گفتیم که نهی از قطع من کل سبب، قابلیت وصول ندارد؛ حال اگر بخواهد به قطاع اینگونه نهی متوجه شود که «لا تعمل بكل قطع» یا قطع تو اصلاً منجز نیست و یا به هیچ قطعی نباید عمل کنی؛ چنین نهی به چنین صاحب قطعی نخواهد رسید؛ به دلایلی که در گذشته بیان کردیم که چنین نهی برای قطاع، قابل وصول نیست؛ زیرا فرض بر این است که قطع دارد به مولویت مولا و به حکم واصل از مولا؛ با فرض این قطع به حکم مولا، اگر کسی به او بگوید قطعت منجز نیست، نهی از این قطع، برای او قابل وصول نیست. بنابراین اینچنین نهی از قطع قطاع، نمی‌تواند برای او وصول داشته باشد و نمی‌تواند منجزیت قطع را از قطاع بردارد.

خلاصه اینکه: نهی از عمل به قطع به طور کل، به این دلیل که قابلیت وصول به قطاع را ندارد؛ لذا منجزیت قطع را از او بر نمی‌دارد.

۲. اگر نهی متوجه قطع قطاع بشود، اما قطع حاصل از سبب خاص [مورد نهی قرار گیرد]؛ مثلاً یک دلیل قطعی و یا غیر قطعی معتبر بیاید و به او بگوید «قطع سبب از قیاس در حق تو حجت نیست و به چنین قطعی عمل نکن و این قطع منجزیت ندارد». گفتیم چنین نهی قابل وصول است. و اگر قابلیت وصول داشت، خواه ناخواه منجزیت قطع قطاع را از میان برمی‌دارد. به تعبیر دیگر، قطع قطاع، موضوع منجزیت است؛ لذا دلیل دیگر می‌تواند بیاید و منجزیت این قطع را از آن بردارد.

۳. اگر قطاع از حال قطع بیرون آمد؛ مثلاً قطاع قطع داشت به صحت صلاة خودش و به اینکه صلاة را باید با تأمین بعد از حمد بخواند؛ و بعد شک برای او حاصل شد و از حالت قطع بیرون آمد؛ بعد از شک، به دلیل جدیدی برای اثبات عدم اجزای عمل، به اضافه خود دلیل اثبات جزئیت جزء یا شرطیت شرط و یا مانعیت مانع در صحت یک عمل نیاز نداریم. یعنی وقتی قطاع عملی را بر اساس قطعی که داشت انجام داد، و بعد از حالت قطع بیرون آمد و در نتیجه برایش شک در اجزا حاصل شد، خود دلیل جزئیت جزء، یا خود دلیل شرطیت شرط و یا خود دلیل مانعیت مانع، برای اثبات عدم الاجزا کافی است؛ زیرا اصل تکلیف بر او مسلم است و عملی که بتواند تکلیف را از او بردارد و او را مبری الذمه کند انجام نداده است و اشتغال یقینی یقتضی فراغ الیقینی. بنابراین دیگر نیازی به دلیل خاصی نداریم که بیاید اثبات کند که عمل تو مجزی نیست و باید اعاده و قضا کنی؛ البته اگر گفتیم قضاء به همان امر اول است، قضاء نیز احتیاج به امر جدید ندارد؛ مگر اینکه قائل باشیم که قضاء، نیاز به امر ثانی دارد که در این صورت برای اثبات وجوب قضاء باید امر ثانی ثابت شود.

۴. قطع قطاع، برای خود او طریقت به متعلق قطع دارد اما برای غیر قطاع، موضوعیت دارد؛ یعنی مثلاً آنجایی که مجتهدی قطاع باشد، و برای مقلدش ثابت شود که از طرق غیر معتبره و غیر منطقی برای او قطع حاصل می‌شود؛ مثلاً عمل به قیاس و استحسان می‌کند بنابر اینکه قطع برای او حاصل شده است؛ چنین کسی که با چنین روشی اجتهاد می‌کند، حتی اگر اجتهادش مبتنی بر قطع باشد، چون قطع او موضوع جواز تقلید مقلد است، و چنین قطعی مورد ردع شارع واقع شده است، این ردع برای مقلد قابل وصول است. توضیح اینکه: برای چه از مجتهد تقلید جایز است؟ به علت اینکه او عالم است. هر دلیلی را برای جواز تقلید در نظر بگیریم - چه این دلیل سیره عقلاییه باشد و چه دلیلی نص باشد و چه آیه و چه خبر - موضوع جواز تقلید، عالم است و مخاطب به جواز تقلید نیز جاهل است؛ یعنی جاهل می‌تواند به عالم رجوع کند. عالم یعنی کسی که علم دارد؛ پس علم در موضوع جواز تقلید اخذ شده است و وقتی وصف علم در موضوع جواز تقلید اخذ شده باشد، اینجا باید دید موضوع جواز تقلید چیست؟ آیا علم مطلق - من آئی سبب کان - را در موضوع اخذ کرده است یا علم از سبب منطقی را؟ ما در گذشته گفتیم که بحث اینکه ردع از علم ناشی از بعضی از اسباب شده یا نشده ثمره دارد؛ اگر برای خود قاطع اثر نداشته باشد و ثمره‌ای برای خود قاطع مترتب نشود؛ به این دلیل که قاطع، مادامی که قاطع است، این نهی از عمل به قطع برای او واصل نخواهد شد؛ فرض کنید که این نهی از قطع، نهی از قطع مطلق است؛ یعنی گفته باشد که قطع قطاع مطلقاً معتبر نیست؛ گفتیم چنین دلیلی برای خود قطاع قابل وصول نیست؛ اما برای دیگری که قطع قطاع برای او موضوع حکم است، قابل وصول است؛ بنابراین اگر دلیل باشد مبنی بر اینکه قطع قطاع مطلقاً حجیت ندارد، مقلد نمی‌تواند از مجتهدی که چنین قطعی برایش حاصل می‌شود و حکم شرعی را از چنین قطعی بدست می‌آورد و فتوای او مبتنی بر چنین قطعی است، مقلد نمی‌تواند به چنین قطعی عمل کند زیرا این قطع، مردوع عنه است. ردع از عمل به این قطع یک

مطلب است، مطلب دیگر اینکه اصلاً دلیل جواز تقلید، شامل چنین قطعی نمی‌شود؛ گفتیم هر دلیلی که علم یا یقین در موضوع آن اخذ شود، انصراف به علم حاصل از اسباب عادی دارد. چون علم حاصل از اسباب عادی است و لذا برای مقلدی که در موضوع دلیل جواز تقلید او، موضوع عالم اخذ شده است و گفته شده که تقلید عالم جایز است، این عالم، منصرف به علم حاصل از اسباب عادی است و لذا اساساً دلیل جواز تقلید، شامل چنین عالمی که علمش از طریق قطع قطاع حاصل شود نمی‌شود. این یک نکته است. نکته دیگر اینکه ردع از عمل به قطع، دلالت بر عدم حجیت به قطع دارد؛ یعنی دلالت بر عدم منجزیت قطع دارد، خب این نفی منجزیت برای خود قاطع قابلیت وصول ندارد؛ اما برای غیر قاطع که قابلیت وصول دارد. مقلدی که می‌خواهد عمل کند به فتوای مجتهدی که مبتلاً به قطاعیت شده؛ نهی از عمل به قطع قطاع اگر برای خود قطاع، ثمر نداشته باشد، برای مقلدش ثمر دارد و برای مقلد قابلیت وصول دارد و مقلد وقتی فهمید قطع قطاع، مورد ردع شارع است، یعنی منجزیت ندارد و معذرت ندارد؛ وقتی مقلد دانست که قطع حاصل برای مجتهدش، ولو گاهی این قطع، قطع به خود حکم است و یا قطع به حجیت حجتی است که بر حکم قائم است. از طرق غیر متعارف مانند قیاس یا استحسان یا اجماع غیر معتبر حاصل شده است، و این قطع، دلیل ردع داشته باشد، دیگر فتوای مجتهد که بر اساس چنین دلیلی صادر شده باشد، برای این مقلد در آن مسأله‌ای که با چنین قطعی حاصل شده، نه منجزیت دارد و نه معذرت؛ حتی اگر اعلمیت این مجتهد، به طور کلی ثابت شود؛ اما اگر برای مقلد ثابت شد که در اینجا، مستند علم مجتهد، قطع به حجیت حجتی است که دلیل بر حجیت آن وجود ندارد؛ اقتدای به چنین مجتهدی در این مسأله برای این مقلد جایز نیست و می‌توان مقلد را به این کار ملتفت کرد و چنین ردعی برای مقلد قابل وصول است. لذا است که این مسأله در بسیاری از موارد ثمر و کاربرد دارد.

باید توجه شود که همانطور که در گذشته گفتیم، وقتی می‌گوییم قطاع، یعنی صاحب قطعی که قطعش ناشی از سبب معتبر نیست ولو اینکه کثیرالقطع نیز نباشد. قطاعی که در اصول بحث می‌کنیم، به این معناست. بنابراین هر نوع قطعی که برای مجتهد از اسباب غیر عادی حاصل شود، برای مکلف جایز نیست به چنین فتوایی عمل کند زیرا این تقلید از عالم نیست؛ درحالی که موضوع دلیل جواز تقلید، عالم است؛ و این عالم، منصرف در عالمی است که علمش از طریق عادی و معتبر حاصل شده باشد لذا اگر علمی که برای مجتهد حاصل شده، علم از غیر طریق معتبر باشد، دیگر دلیل جواز تکلیف، منصرف از چنین فتوایی و چنین عالمی خواهد بود و عالم، در این مسأله، جاهل خواهد بود نزد مکلف؛ زیرا علمش از طریق غیر معتبر حاصل شده و علم غیر معتبر، علم نیست و دلیلی که عالم را در موضوع جواز تقلید اخذ کرده، منصرف از چنین علمی است.

نتیجه این بحث این می شود که اگر برای مقلدی از طرق صحیحه، قطع به خطای مجتهدش _علی رغم اینکه قطاع نیست_ حاصل شد، در اینجا دیگر برای او تقلید از آن مجتهد در آن مسأله جایز نیست. به همین ملاکی که ما گفتیم؛ یعنی عنوان عالم بر مجتهدش در این مسأله منطبق نمی شود تا برای او جواز تقلید درست کند.